مرد فراموش نشدنی در عرصه اقتصاد ۱۲

روزنگاری سه دهه اقتصاد ۱۲

معرفت شناسی و رفاقت ۱۳

آموزگار عرصه عمومی ۱۴

نگاه

سلام و اقتصاد آزاد

عباس عبدی

اگر تمامی متخصصان حوزه‌های علوم اجتماعی و اقتصادی در ایران به یک اصل اساسی متعهد و ملتزم بودند که نباید دانش و آگاهی خود را محدود به کلاس های درس کنند، بلکه در کنار آموزش می باید دانش خود را در مواجهه با مشکل اجتماعی و در مرحله بعد برنامه‌ریزی و بهبود محیط زندگی مردم خویش نیز به محک تجربه بگذارند و کوشش کنند که دانش اجتماعی را از خلال برخورد با مسئله اجتماعی تبدیل به یک ایده و گفتمان عمومی نمایند در این صورت می توانستیم شاهد آن باشیم که علوم اجتماعی و اقتصادی به معنای واقعی کلمه همچنان که در جوامع غربی مشاهده می شود وارد بطن اندیشه اجتماعی نخبگان و مردم می شد.

در جامعه ما متخصصان مختلف اجتماعی کم نیستند اما تعداد کسانی که کوشیده‌اند مشرب فکری خود را تبدیل به یک گفتمان رایج نمایند و به‌طور مستمر از ایده‌های خود دفاع نمایند و صحت و درستی آن را در برخورد با واقعیت اجتماعی اثبات نمایند، نسبتاً اندک هستند، اگر در حوزه اقتصاد مرحوم دکتر عظیمی نمادی از این افراد معدود برای دفاع از گفتمان توسعه بود، آقای دکتر طبیبیان نیز در کنار برخی دیگر از اقتصاددانان معاصر چون آقای دکتر غنی نژاد، آقای دکتر نیلی و . . . در رواج گفتمان اقتصاد بازار نقش اول را ایفا کرده‌اند، [به‌رغم تفاوت هایی که میان دیدگاه‌های این افراد وجود دارد] مستقل از این که هر فرد جامعه مدافع چه گفتمانی از اقتصاد باشد، لاجرم می بایست رواج دهندگان گفتمان‌های علمی را محترم بشمارد و کار آنان را ارج نهد، زیرا اساس پیشرفت فکری و عملی جامعه بر رواج و تعامل نقد گفتمان‌ها از سوی یکدیگر است و در غیاب یا ضعف یک گفتمان نمی توان به رشد و بالندگی گفتمان های دیگر امیدی داشت و این افتخاری است که برای اقتصاددانی چون آقای دکتر طبیبیان در تاریخ اندیشه‌های اقتصادی دهه‌های اخیر ایران ثبت خواهد شد به‌ویژه آنکه توجه کنیم این افراد در مقطعی این گفتمان را رایج کردند که سلطه دیدگاه اقتصاد دولتی و نیز پوپولیستی حاکم بود.

این نقش آقای طبیبیان به واسطه چند خصلت محقق شده است. در درجه اول پیگیر بودن نسبت به آنچه که اعتقاد دارد، سپس صراحت لهجه‌ای که طبعاً عده‌ای را ناخوش می آید، اما در هر حال برای شکل دادن به یک گفتمان ضروری است. و بالاخره حضور در حکومت و دانشگاه و حتی جلسات احزاب و گروه‌ها و از همه مهمتر حضور در صحنه مطبوعات از خلال گفت‌وگو و مقاله و . . . است. به عبارت دیگر می توان گفت که تعامل مذکور هم در سطح قدرت و هم در سطح کارشناسان و نخبگان و هم در سطح عمومی جامعه صورت می گرفته است.

فارغ از نکته فوق دوستانی که وظیفه نوشتن این مطلب را بر عهده من گذاشتند نگاهی هم به سابقه انتقادی روزنامه سلام با برنامه اول توسعه اقتصادی داشتند زیرا از یک سو این برنامه اولین سند برنامه‌ریزی اقتصادی به اجرا درآمده پس از انقلاب بود که آقای دکتر طبیبیان نقش اصلی را در تدوین آن داشت و از سوی دیگر اجرای آن مقارن با تاسیس روزنامه سلام شد که موضعی انتقادی به وضعیت جاری کشور در سال‌های اوایل دهه هفتاد داشت و از آنجا که تاکید آقای هاشمی بر اقتصاد و دستاوردهای اقتصادی دولت وی بود طبعاً بخش قابل توجهی از این انتقادات نیز متوجه برنامه اقتصادی آقای هاشمی می شد و به تبع آن عده‌ای نیز آن انتقادات را متوجه آقای طبیبیان می دانستند که در این خصوص لازم می دانم به برخی نکات اشاره کنم.

۱- وجهه نظر اصلی روزنامه سلام، سیاسی بود و کوشش می شد که افراد حول محور مشترک اصول سیاسی عمل کنند و از این جهت بر اختلافات دیدگاه‌ها میان افراد در حوزه‌های دیگر تا وقتی که مخل این وجهه نظر مشترک نبودند، سخت گیری نمی شد به همین دلیل دو گرایش اقتصادی در روزنامه سلام مشاهده می شد، که گرایش سرویس اقتصادی و سردبیر سلام مخالفت چندانی با مبانی برنامه‌ریزی و حتی آزادسازی نسبی اقتصادی نداشت. در مقابل سرویس گزارش بود که طبعاً توجه خود را بر مسئله توزیع و نابرابری متمرکز کرده بود و اتفاقاً بخش اخیر از روزنامه بود که در زمینه نقد سیاست‌های اقتصادی به لحاظ هایی حساسیت برانگیز می شد و در نتیجه در منظر عمومی و برداشت عامه آن دیدگاه برجسته‌تر می نمود. اما سرویس اقتصادی و سردبیری از جهت دیگری مسائل را نقد می کردند. ضمن اینکه می کوشیدند دیدگاه‌های طرفداران برنامه را به نحوی مناسب منعکس کنند که نمونه آن مصاحبه مفصلی بود که آقای علوی‌تبار از طرف روزنامه تقبل زحمت کردند و با آقای دکتر طبیبیان انجام دادند و در روزنامه چاپ شد.

۲- نقد سرویس اقتصادی و سردبیری روزنامه به برنامه اول معطوف به دو موضوع مرتبط با هم بود که کماکان هم می تواند موضوع مناقشه باشد. اولین مسئله پایه‌های سیاسی برنامه بود. در ایران دخالت سیاست در اقتصاد و حوزه های دیگر بیش از آن است که وجهی مستقل برای اقتصاد باقی بگذارد بنابراین برنامه‌ریزی اقتصادی بدون توجه به خواست ها، عملکردها، واکنش ها و حتی اصلاحات سیاسی نمی تواند منجر به نتیجه‌ای شود. در واقع از اینجا به نکته دوم می پردازم که اجرای برنامه اقتصادی در ایران مطابق برنامه به دلیل دخالت‌های سیاسی امری ممتنع است و زاویه دوم انتقادی سلام نیز به عدم تطابق عملکرد برنامه‌های اقتصادی با اصل برنامه بود که در هر دو مورد یادداشت‌ها و مسائل فراوانی مطرح می شد. به طور مشخص تزریق فراوان ارز و خارج از برنامه به نحوی که کشور را با بحران ارزی و بدهی‌های خارجی مواجه کرد، نادیده گرفتن سیاست قیمت ارز که در سال ۱۳۷۲ و برخلاف برنامه آن را تک‌نرخی کردند. ادامه در صفحه ۱۳

تعدیل را بازنشسته کردند

شیراز، کارولینا و سازمان برنامه

با محمد طبیبیان

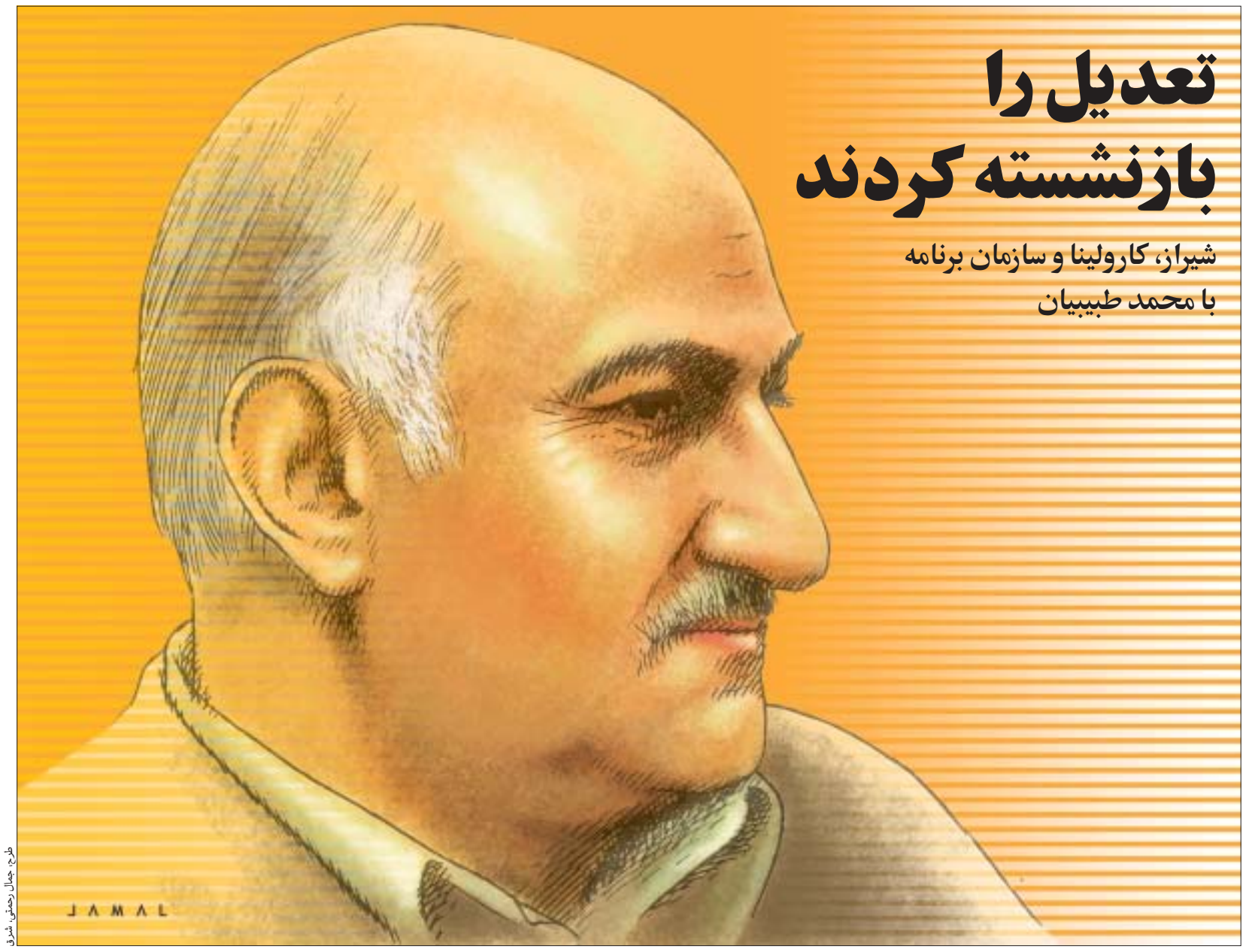

طرح: جمال رحمتی، شرق

امیرحسین مهدوی

به استناد ماده ۲ قانون اصلاح مقررات بازنشستگی از تاریخ ۱۳۸۵/۵/۱ تا ۱۳۸۶/۷/۱ با مرخصی استحقاقی ذخیره شما موافقت می شود و از تاریخ ۱۳۸۶/۷/۱ به افتخار بازنشستگی نائل می شوید. حکم برقراری حقوق بازنشستگی پس از پایان ایام مرخصی برابر مقررات مربوط از سوی اداره کل سازمان بازنشستگی استان تهران صادر و ابلاغ خواهد شد.

سیدمنصور خلیلی عراقی

رئیس موسسه آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی

به این ترتیب دومینوی بازنشستگی کارشناسان عالی‌رتبه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور به دکتر سیدمحمد طبیبیان عضو هیات علمی موسسه پژوهشی سازمان رسید و وی در حالی که چندین پایان‌نامه و پروژه نیمه‌تمام را در دست داشت با بنای قدیمی موسسه در جمال‌آباد نیاوران خداحافظی کرد. چهره‌های مطرح ایرانی عموماً در یکی از سه دسته بوروکرات، روشنفکر و یا دانشگاهی قرار می گیرند. مردان تاریخ‌ساز سده اخیر یا در زمره وزرا، وکلا و مقامات ارشد تاریخی با خدمات خود در تاریخ ماندگار ماندند و یا با فعالیت در حوزه فکر و نظر به تولید شعر و داستان و ایده پرداختند، دسته آخر هم با تدریس و تحقیق پیوسته کتاب و جزوه و تحقیق از خود به جای گذاشتند. اما طبیبیان که سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی به‌عنوان دستگاه نخبه‌پرور و فکرپرداز کشور او را با گشاده‌دستی از خانواده خود بیرون کرد برآیندی از هر سه شأن بود. با سال‌ها کار مستمر در سازمان ضمن تدوین چند بودجه جنگی برنامه دوم توسعه اقتصادی کشور را تحریر کرد، با حضور مستمر در نشریات، مجامع دانشجویی و حوزه‌های فرهنگی به بسط اندیشه اقتصاد آزاد پرداخت و پایه‌گذار اولین دوره کارشناسی ارشد برنامه‌ریزی سیستم‌های اقتصادی برای فارغ‌التحصیلان مهندسی در دانشگاه صنعتی اصفهان و موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه بود. همه این ویژگی‌ها به انضمام ده‌ها صفات و رفتار ستایش‌برانگیز و ماندگاری که برگی از آن در مطالب این ویژه‌نامه* انعکاس یافته باعث شد نگاهی کوتاه بر زندگی این شخصیت ایرانی از زبان خودش بیندازیم. و این تلاش کوچک را تقدیم کنیم به «معلم مجازی» خود و خیلی از جوانانی که در روزگار غلبه اندیشه‌های مشوش و غیرعلمی، روابط منطقی و روش فهم و تفسیر صحیح اقتصادی از او آموختند. همچنین به یاد آوریم مدیرانی را که هرگز در اندازه شعرا و روشنفکران مورد توجه نبودند و زحماتی به مراتب ماندگارتر برای رشد کشور کشیدند و اساتیدی که با تربیت دانشجویان دقیق و فهیم اندیشه‌های علمی را در پیکره اجرایی کشور بسط دادند تا سامان کشور از هم نپاشد و بی‌خردی‌ها روندهای جاری را زمین‌گیر نکند. امید که در دوران آتی دو معاون اقتصادخوانده رئیس‌جمهور از نخبه‌زدایی و طرد تجربه‌های گرانبهای دولت به خود ببالند و بازنشسته کردن قوی‌ترین کارشناسان اقتصاد ایران را در صفحات سفید کارنامه خود ثبت کنند.

■ **اصفهان ۱۳۲۷**

متولد آذرماه ۱۳۲۷ در اصفهان هستم و محل تولدم در جایی است که آن وقت‌ها آن را محله پاقلعه می نامیدند. یکی از محله‌های قدیمی شهر اصفهان که الان بین خیابان نشاط و ملک قرار گرفته است. ساکن آن محله نبودیم اما محل تولدم آنجا است. آن‌طور که از مسن‌های فامیل شنیده‌ام زمستان ۲۷ آن‌قدر سرد بود که وقتی من را از بیمارستان به خانه آوردند آب قلیان مادربزرگم در اتاق یخ بسته بود. دوران بعد از جنگ جهانی دوم و اشغال بود. با وجود آنکه ۵ سال داشتم دوران کودکی‌ام را در سال ۱۳۳۲ به خاطر می‌آورم که جامعه دچار تشنج و تنش و نگرانی بود، کشور مشکلات جنگ جهانی و اشغال را داشت و این موضوع در شرایط زندگی همه مردم انعکاس پیدا کرده بود. بعد از آن هم یک کودتا اتفاق افتاده بود و همه روشنفکران و فعالان را دستگیر می کردند.

پدر و مادرم هر دو معلم بودند. تا قبل از شروع تحصیل در شهرضا نزد مادربزرگم زندگی می کردم. به یاد می‌آورم بیشتر اوقاتم در زمین‌های کشاورزی می گذشت. با وجود اینکه درکی از تحولات اطراف نداشتم که دوران تشنج و نگرانی بود موارد زیادی در سنین ۵-۴ سالگی را به خاطر می‌آورم که مربوط می‌شد به دستگیری‌ها، ریختن به خانه مردم، گرفتن افرادی که فکر می کردند ملی یا مخالف شاه هستند و در تظاهرات علیه شاه فعال بودند. دستگیری مخالفان، نگرانی و تشویش مداوم ایجاد می کرد و موضوع بحث ثابت محافل و خانواده‌ها بود. نگرانی و احساس درماندگی و ناامیدی شدیدی در اجتماع وجود داشت. این وضعیت بعد از یک دوره امیدواری کوتاه، یعنی دوران جنبش نفت و مصدق به وجود آمده بود. وقتی که از بزرگترها کنجکاوی می کردیم آنها نمی توانستند موضوع را برای ما کودکان ۶-۵ساله توضیح بدهند و خود این جریان باعث مرموزتر شدن داستان می شد و علامت سئوال را همواره بالای سر ما نگه داشت. این تا زمانی بود که ما در اصفهان بودیم و پدر و مادر من در شهرضا معلم بودند. ولی زمانی که نزد مادربزرگم بودم از این اتفاقات دور بودیم و خیلی خوش می گذشت. خوش‌ترین ایامی که می‌توانم به خاطر بیاورم مربوط به زمانی است که در شهر نبودم و زندگی من یک بازیگوشی ۲۴ ساعته بود.

مادربزرگ‌ها هم که همیشه به دل نوه‌ها عمل می کنند. رودخانه‌ای بود، سبزه‌ای، محیط بازی و . . . و آن‌موقع از حالا سبزتر بود. یک منزل تاریخی مربوط به زمان صفویه داشتیم که بزرگ بود و هزار سوراخ برای بازیگوشی داشت. دوران خوش روزگار را در آنجا در بی‌خبری طی می کردیم. برای شروع تحصیل مجبور شدیم به طور کلی از محیط روستا بیرون بیاییم و به شهر برویم. در آن مقطع آنچه که بر من خیلی اثرگذار بود، فقر و بیچارگی مردم بود. به طور مثال، در کوچه‌ای که ما در آن زندگی می کردیم، سی خانوار زندگی می کردند. به غیر از ۴-۳ خانواده که بر کوچه خانه داشتند بقیه خانواده‌ها، بچه‌ها یتیم و زن‌های بیوه بودند و دلیلش هم این بود که پدرانشان به دلایل و بیماری‌های خیلی ساده مرده بودند و آنها هم که پدر داشتند بسیار فقیر بودند. چون در آن زمان کشور صنعتی نبود. کشاورزی کهنه جواب نمی‌داد، جمعیت هم زیاد می شد و فقر همه‌جا را گرفته بود. نه تنها در شهری که ما بودیم، بلکه در اصفهان هم فقر را می دیدید. فقر و بیماری و مردن قاعده بازی بود. در دوره‌ای که مدرسه می‌رفتم ۵ تا از همکلاسی‌های خود من به دلایل مختلف مثل بیماری‌های دیفتری، کزاز و . . . مردند. زندگی بسیار وحشتناک بود. مثلاً یک نفر مسلول بود و در محل رفت‌وآمد می کرد و همه می‌دانستند طرف سل دارد و در یک اتاق زندگی می کرد که ۵ نفر دیگر هم در آن اتاق می‌خوردند و می‌خوابیدند. همه اینها را در اطرافتان می دیدید. کسانی را می دیدید که به دلیل جور نشدن پول عمل می‌مردند بعد می‌دیدید که به این علت گریه می کنند، این اتفاقات روی ذهن بچه‌ای به آن سن و سال اثر خیلی بدی می گذارد. به نظر من می‌رسید که این همه مشقت و درد و رنج لازم نباشد. به همین دلیل از همان ابتدا کنجکاو بودم که چه کاری می توان کرد برای کم کردن این فقر و مصیبت‌ها.

به‌رغم اینکه وضع مالی خوبی داشتیم ولی همیشه فکر می کردم اگر ما چهار خانوار سر کوچه، آنچه داریم را با ۴۰ خانواده محروم کوچه تقسیم کنیم به کسی چیز زیادی نمی‌رسد. از همان ابتدا هم وقتی کتاب اقتصاد را پشت شیشه مغازه کتابفروشی دیدم توجهم را جلب می کرد. کلاس چهارم دبستان بودم ترجمه یا تلخیصی از کتاب آدام اسمیت را دیدم. وقتی از پدر و مادرم سئوال کردم نتوانستند به من پاسخ مناسبی درباره مفهوم اقتصاد بدهند، فقط گفتند ممکن است مربوط به مسائلی مثل ثروت، فقر و چیزهایی از این قبیل باشد. از همان اول نظرم به این موضوع جلب شد که چطور یک جامعه می تواند از فقر بیرون بیاید. چیزهایی که آن زمان در خانواده و رادیو و منابر می‌شنیدم بیشتر حول این موضوع بود که باید به فکر فقرا باشیم و چقدر ثواب دارد که بخشی از درآمدمان را به آنها بدهیم. اما عملاً می‌فهمیدیم که این روش چاره‌ساز نیست چون هر چقدر هم کسانی که دارند به کسانی که ندارند بدهند، جز اینکه خودشان فقیر بشوند، دستاورد چندانی ندارد. می‌دیدیم که خانواده ما یا چندتا از همسایگانمان خیلی در کمک به فقرا فعال بودند اما اثری جدی در زندگی آنها نمی گذاشت. مثلاً پدر و مادر من آن زمان حقوق‌شان ماهی ۱۵۰ تومان بود اما اگر کسی احتیاج به عمل جراحی داشت خرجش هزار تومان بود. کسی نمی‌توانست کمکی بکند و طرف از دست می‌رفت.

این مسئله همیشه برای من جالب بود. شانس بود که از کودکی توانستم طیف وسیعی از محیط‌ها را ببینم و تجربه کنم. نه از موضعی که گرفتار این شرایط باشم، چون ما مالک بودیم، می‌دیدم خودم سیر هستم اما آدم‌های گرسنه زیادی رنج می‌برند. در محیط روستا، شهرضا و اصفهان طیف وسیعی از افراد را مشاهده می کردم: از افراد متنعم که شامل خانواده و دوستان و همسایگان بودند تا آنهایی که خیلی فقیر بودند و آنها هم همسایه و دوست و آشنا بودند. وقتی انسان در یک محیط بسته قرار می‌گیرد، ذهنیتش در همان قالب شکل می‌گیرد و زیاد سئوال نمی‌کند حالا یا در یک خانواده ثروتمند بسته است یا فقیر است، ولی وقتی کسی محیط‌های مختلف را تجربه کند سئوال برایش مطرح می‌شود. این گونه بود که علاقه به اقتصاد در زندگی من خیلی زود شکل گرفت. همیشه از محیط شهرضا گریزان بودم چون در آنجا نه می‌توانستم تنعم اصفهان را ببینم، نه آسایش روستا را داشتم. شهرضا محیط خیلی فقیر و رقت‌باری داشت. دلیلش هم چند چیز بود: یکی دوره‌های خشکسالی و از بین رفتن محصولات کشاورزی بود؛ دلیل دیگرش سرکوبی عشایر در یک مقطع بود، که تجارت عشایری که بخشی از آن در این منطقه انجام می‌شد از بین رفته بود. در مقطعی که همه کشور گرفتار مشکلات کودتا و فقر بود، این جوامع بیشتر آسیب‌پذیر بودند، اکنون هم همین‌طور است. در هر مقطعی که شوک به سیستم وارد می‌شود وضع بدترین اقشار بدتر می‌شود. به‌خاطر می‌آورم که اولین تجربه من در مورد تغییر مفاهیم اقتصادی و تکنولوژی مربوط به تجربه اصل ۴ ترومن بود. زمانی که اصل ۴ ترومن اتفاق می‌افتاد بچه بودم. چیزی به‌عنوان اصل چهار می‌شنیدیم که روی در و دیوار دهات و شهرها می‌نوشتند. دو جنبه از این طرح را من به‌عنوان یک خردسال می‌فهمیدم. یکی این بود که بذر جدید گندم توزیع کردند و من به‌شکل شگفت‌انگیزی دیدم که در سال بعد خوشه‌های گندم بلندتر شده‌اند. رنگ آنها که قبلاً زرد کمرنگ بود تبدیل به قهوه‌ای شده بود. کار دیگر مرغ‌هایی آورده بودند که به‌صورت ترویجی آنها را معرفی می‌کردند و بر خلاف مرغ‌های دهاتی خودمان که تخم‌شان کوچک بود و سالی ۳۰ تا تخم می‌گذاشتند، هر روز تخم می‌گذاشتند. اینها حرکاتی بود که در بهبود تغذیه و زندگی خیلی موثر بود کودهای شیمیایی و گاوهای اصلاح‌نژادشده هم آمدند. گاوهای دهاتی روزی نیم‌کیلو شیر می‌دادند ولی گاوهای اصلاح‌شده روزی ۱۰ کیلو شیر می‌دادند. همه اینها نشان می‌داد که بالاخره راهی وجود دارد برای اینکه شرایط بهتر بشود. به‌سادگی می‌دیدیم که وضع این روستاییان بهتر شد. هم نان بهتر می‌خوردند هم شیر بیشتری می‌خوردند.

درست نمی‌دانم طراحان این اصل چه کسانی بودند ولی بعید است که آمریکایی‌ها بوده باشند. طراحان این اصل افراد خیلی ماهری بودند و روی نکات جالبی دست گذاشته بودند که نشان‌دهنده فهم عمیقی از اقتصاد ایران بود. در کشاورزی مثل هر تولید دیگر شما به Input احتیاج دارید. یکی از این Inputها کاراست. حالا یا کار انسان یا ماشین، یا حیوان. در کشاورزی از حیوان خیلی استفاده می‌شد: از الاغ برای بار بردن و از گاو برای شخم زدن. و نژاد همه حیوانات کشاورزی ایران - به‌دلیل محدود بودن حیطه‌ها- طی هزاران سال از بین رفته بود و ضعیف شده بود. یک ابتکار جالبی که انجام دادند این بود که از قبرس الاغ وارد کردند. طراحان این اصل افرادی بودند که محیط کشور را به‌خوبی می‌شناختند اما اسم‌هایشان مثل بسیاری از کسانی که برای کشور کار مفید کردند برای همیشه گم شده و از بین رفته است. آمریکایی‌ها بعد از جنگ طبق همان اصل چهار ترومن کارهایی در اروپا کردند، مثلاً در آلمان بازسازی‌هایی انجام دادند.

بعد از این کارها به این نتیجه رسیدند که در بعضی کشورهای دیگر می‌توان این کار را کرد. مثلاً در ایران به‌خاطر کمونیسم و نفوذ شوروی این کار را انجام دادند. در مدارس توپ و چوب و دستکش بیسبال توزیع کردند، فکر کرده بودند چون بچه‌ها در آمریکا بیسبال دوست دارند بچه‌های اینجا هم بیسبال دوست دارند ولی امکاناتش را ندارند. در مدارس ما معما شده بود که این ادوات به چه کار می‌آیند. می‌خواستیم با توپ آن فوتبال بازی کنیم، پایمان درد می‌گرفت، والیبال به‌همین ترتیب و . . . آمریکایی‌ها هنرشان در این حد بود. مثلاً یک مقدار شیر خشک آورده بودند اما مردم می‌ترسیدند بخورند چون می‌گفتند این قطعاً شیر نیست چون حالت گرد دارد. شایع کرده بودند که اینها داروی بی‌غیرتی است که هر کس بخورد بی‌غیرت می‌شود. اینها Observation و نگرش‌های یک بچه بود ولی مشاهداتی بود که در ذهن آدم اثر می‌گذاشت. یک سال می‌دیدیم که گندم کاشته‌اند، چیزی درنیامده سال دیگر عجیب بار داده است. گاوهای جدید، مرغ‌های جدید، بذرهای جدید دیگر مثل لوبیا، نخود و . . .

معلوم بود می‌شود کاری کرد. حل مسئله هم از طریق موعظه و توصیه و اینکه رحیم باشید حل بنیادینی نبود. این بود که به این علم علاقه‌مند شدم. تا رسیدیم به دوران دبیرستان. کتاب‌هایی پیدا می‌کردیم مثل کتاب جمالزاده: «گنج شایگان». بیشتر از این حد نبود. یا مجلاتی که پدر و مادر من می‌گرفتند. بحث در مورد تکنولوژی و علم و . . . این چیزها را به‌طور غیرسیستماتیک دریافت می‌کردیم. ما در شهرستان‌های کوچک خیلی رمان و کتاب‌های ادبی می‌خواندیم. خیلی هم موثر بود. مثلاً همه ما کتاب بینوایان ویکتور هوگو را خوانده بودیم. یا بعضی از کتاب‌های ادبیات انگلیس مثل رومئو و ژولیت را می‌خواندیم. چیزی که مخصوصاً خیلی می‌خواندیم کتاب‌های جمالزاده و صادق هدایت بود. در آن زمان چون دوران اختناق بود، کتاب‌های سیاسی هم در دسترس نبود و اصولاً سیاست حرف زشتی بود.

«حرف سیاسی نزن!» یک نصیحت رایج بود که همه جا می‌شنیدم، از شاطر، از خانواده، از معلم و . . .

یکی از بچه‌های مدرسه توانسته بود مطلبی راجع به زندگی «میرزاده عشقی» پیدا کند و بعد ما همه یک‌جا جمع شدیم و او تعریف کرد که چطور لب میرزاده عشقی را به‌خاطر اینکه حرف زده دوخته‌اند و چطور ترور شده. تا آن وقت فکر می‌کردیم از طرف حکومت ترور شده ولی بعد فهمیدیم که از طرف حزب توده کشته شده. ادامه در صفحه ۱۴

نگاه

سیر تحولات اندیشه اقتصادی

دکتر مسعود نیلی

تحولاتی که در حوزه اندیشه اتفاق می‌افتد معمولاً تدریجی و بسیار آرام و از نظر چگونگی بروز، شبیه به تغییرات تدریجی اتفاق افتاده در چهره انسان در گذر زمان است. اینکه در گذشته چگونه می‌اندیشیده‌ایم و امروز چگونه می‌اندیشیم و اینکه ابعاد این فاصله به چه میزان است و چقدر نسبت به نقطه شروع تغییر وضعیت داده‌ایم، هم یک سئوال مهم فردی است که هر کدام از ما می‌توانیم از خود بپرسیم و ارزیابی از تحولاتی که در ما اتفاق افتاده است به دست بیاوریم و هم یک سئوال بسیار مهم اجتماعی است. جامعه نیز مانند فرد رشد می‌کند و دچار تحول و دگرگونی می‌شود و بر همین اساس نیز انتخاب‌هایش در فرآیند این تحولات دستخوش تغییر می‌شود.

مجموعه تحولات در حوزه اندیشه در مقیاس فرد و یا جامعه در فرآیندی رخ می‌دهد که آن را «یادگیری» می‌نامیم. دینامیسم رشد اجتماعی در جوامع گوناگون به وسیله سرعت و عمق فرآیند یادگیری تعیین می‌شود. اینکه باورهای یک جامعه، امروز تا چه اندازه متفاوت از صد سال پیش است تعیین‌کننده آن است که این جامعه تا چه اندازه پذیرای تغییرات است. جوامعی را در نزدیکی خودمان سراغ داریم که به‌رغم استفاده بهنگام از آخرین دستاوردهای فنی و صنعتی جهان، در زندگی روزمره خود و در عرصه اجتماعی، در صدها سال گذشته زندگی می‌کنند و روابط اجتماعی در آنها بر اساس قواعد سالیان دور گذشته شکل گرفته به گونه‌ای که گویی دینامیسم یادگیری در آن جوامع متوقف است.

در مقابل، جوامعی دیگر را در کمی دوردست‌تر مانند چین و آسیای شرقی مشاهده می‌کنیم که پذیرای تغییرات بزرگند و آماده تجدید نظرهای اساسی در اندیشه اجتماعی خود هستند. اینکه چه عواملی باعث می‌شود تا این همه تفاوت در میان جوامع مختلف به لحاظ مقاومت در مقابل تغییر وجود داشته باشد سئوال جالب و مهمی است که نه در مجال این نوشته می‌گنجد و نه به طور کامل در توان تخصصی نگارنده است تا به آن بپردازد. آنچه که در این نوشته به آن پرداخته می‌شود تحولات اتفاق افتاده در حوزه اندیشه اقتصادی طی ۴۰ سال گذشته و ارزیابی عوامل موثر بر آن است.

نسلی که ۴۰ سال گذشته را درک کرده، به معنی آنکه حضوری آگاهانه در عرصه‌های اجتماعی کم و بیش چهار دهه گذشته کشور داشته، در مقایسه با نسل‌های بعدی، به معنی واقعی کلمه سرد و گرم‌چشیده‌تر و برخوردار از انبوهی از تجربیات غنی است. این نسل دوران نوجوانی و جوانی خود را در سال‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ گذرانیده و شرایط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن زمان را مشاهده کرده، کش و قوس‌های دوران انقلاب را لمس کرده و سپس در چهره جوانی بدون تجربه و یا با تجربه بسیار کم، اما با ذهنی مملو از آرزوهای بزرگ و با اعتماد به نفسی بسیار بالا، مدیریت بخش‌هایی از کشور را در سطوح ملی و محلی در دست گرفته، در طول حدود دو سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، جابه‌جایی چهار دولت را مشاهده کرده، با بزرگترین قدرت‌های جهان درگیر سیاسی شده و با یکی از بزرگترین قدرت‌های نظامی منطقه، هشت سال درگیر جنگ بوده و سپس دوران پرنشیب و فراز پس از جنگ تاکنون را پشت سر گذاشته و امروز با موهایی سپید و صورتی که کم و بیش چروک‌های بیش از حد متعارف دارد سال‌های آخر کاری خود را می‌گذراند. به راستی این همه تجربه فشرده که شاید برای کمتر نسلی فراهم شده است کی و چگونه بارور می‌شود؟

آیا یک‌یک ما می‌توانیم ارزیابی منصفانه‌ای از تحولاتی که در ذهنیت‌مان ایجاد شده ارائه کنیم و عوامل موثر بر بروز این تحولات را منصفانه مورد ارزیابی قرار دهیم. متأسفانه به دلیل دوگانگی رفتاری که بر فرهنگ جامعه ایرانی حاکم است از این ارزیابی گریزانیم.

فضای فکری دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰، فضایی خاص بود. نظام سرمایه‌داری در یک طرف به عنوان سمبل ظلم و نابرابری شناخته می‌شد و در طرف مقابل یا شوروی بود و یا چین که با ادبیاتی انقلابی در مقابل جهان سرمایه‌داری ایستاده بودند و فریاد عدالت سر بر می‌آوردند. ابتکار عمل در مبارزه علیه سرمایه‌داری از آمریکای جنوبی گرفته تا آسیا و آفریقا با مارکسیسم بود که فریاد جامعه بدون طبقه و حکومت کارگری و نفی امپریالیسم را سر می‌داد. کشور ما نیز از این قاعده مستثنی نبود و به ویژه آنکه حتی در مقام پیشتازی، در دهه ۳۰ نه تنها در عرصه فکر، بلکه در عرصه سازماندهی سیاسی، تجربه شکل‌دهی بزرگترین حزب تاریخ کشور را نه در سال‌های قبل بلکه حتی تاکنون، در قالب هم‌پیوندی با همسایه شمالی آزموده بود. اندیشه مارکسیسم وارد دانشگاه‌ها شد و ظرف فاصله نسبتاً کوتاهی کتاب‌های متعدد اعم از نوشته شده توسط روشنفکران چپ وطنی و یا ترجمه‌های نویسندگان عمدتاً روسی به چاپ رسید و توزیع شد.

دانشجویان و جوانان مذهبی که در خانواده‌هایی بزرگ شده بودند که عمیقاً پایبند به باورهای دینی بوده‌اند در معرض تعارضی بزرگ قرار گرفتند. از یک سو در خود احساس رسالت عدالت‌خواهی و عدالت‌گستری می‌کردند که تنها نسخه موجود آن زمان تشکیل حکومتی بود که براساس آموزه‌های مارکسیستی، مالکیت ابزار تولید را نفی کند و ارزش تولید را تنها ناشی از کار بداند و از این طریق جامعه‌ای بی‌طبقه بنا نهد و از سوی دیگر نمی‌توانستند با پایه‌های فلسفی این تفکر که مبتنی بر ماده‌گرایی و نفی خداوند و رسالت انبیا و بقیه باورهای عمیق این جامعه بود کنار بیایند.

در واکنش به این مشکل، اسلام‌شناسان و متفکرینی ظهور کردند که با ارائه تفاسیری از متون دینی، همان نتایج را استخراج کردند. ادامه در صفحه ۱۳